دوفصلنامه علمی تخصصی
اندیشه‌های قرآنی متفکران معاصر
سال سوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

مفهوم‌شناسی و تحلیل تفسیری «هلاکت» در قرآن کریم با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی رحمه‌الله

محمدامین حیدرآزادزاده[۱]

چکیده

مفهوم «هلاکت» با مشتقات آن، از واژگان کلیدی در تبیین سنت‌های حاکم بر جوامع و سرنوشت انسان است. **مسئله اصلی** پژوهش این است که برداشت‌های عرفی غالباً این واژه را مترادف با موت یا فناءِ محض می‌انگارند، حال آنکه سیاق آیات نشان‌دهنده تفاوت ماهوی میان این دو مفهوم است. پژوهش حاضر با **روش** توصیفی ـ تحلیلی و با محوریت تفسیر المیزان و مجمع البیان، به واکاوی معناشناسی و گونه‌شناسی هلاکت می‌پردازد. **یافته‌های تحقیق** نشان می‌دهد که «هلاکت» در منطق قرآنی، حقیقتی مُشَکّک و دارای مراتب است که وجه مشترک تمام مراتب آن، «خروج از حیز انتفاع»، «زوال اثر» و «انقطاع از مبدأ فیض» است، نه لزوماً نابودی ذات. این مراتب، از هلاکت معنوی (کفر و ضلالت در مقابل حیات طیبه) آغاز می‌گردد، به هلاکت اعتباری (سقوط سلطنت و ناکارآمدی اسباب مادی در قیامت) می‌رسد و درنهایت به هلاکت استیصالی (عذاب‌های نابودگر دنیوی) ختم می‌شود. در بُعد کلامی، تحلیلِ دیدگاه علامه طباطبایی ذیل آیه ۱۶ سوره اسراء، چالشِ جبرگرایی در انتسابِ «اراده هلاکت» به خداوند را مرتفع می‌سازد؛ بدین معنا که اراده در این سیاق، نه به معنای اجبار بندگان به فسق، بلکه کنایه از «نزدیکی زمان وقوعِ سنتِ الهی» است. همچنین بررسی آیات نشان می‌دهد که مؤلفه‌هایی نظیر «تکذیب بیّنات» و «ظلم»، به‌عنوان علت تامّه در تحقق سنت هلاکتِ تمدن‌ها عمل می‌کنند و تکیه بر دانش و ثروت (منطق قارونی) مانع از جریان این قانون تخلف‌ناپذیر نخواهد بود.

واژگان کلیدی: هلاکت، سنت‌های الهی، علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، معناشناسی قرآن، استیصال.

---

۱. سطح چهار حوزه رشته علوم قرآن حدیث، مرکز تخصصی امام کاظم علیه‌السلام، قم، ایران؛ m.heydarazad110@gmail.com.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۱۲

۱. مقدمه

واژگان در نظام معرفتی قرآن کریم، صرفاً ابزارهایی برای انتقال معانی عرفی نیستند؛ بلکه هر واژه، کلیدی برای گشودن یکی از حقایق هستی و سنت‌های الهی است. در این میان، ماده «هَلَکَ» از مفاهیم پربسامد و چالش‌برانگیزی است که در ترجمه‌های سطحی، غالباً با موت (مرگ طبیعی) یا «فناء» (نابودی فیزیکی) یکسان انگاشته می‌شود. بررسی‌های آماری در واژه‌شناسی قرآن کریم نشان می‌دهد که ماده «هَلَکَ» و مشتقات آن، مجموعاً ۶۸ بار در آیات شریفه تکرار شده است. این تکرار قابل‌توجه، نشانگر جایگاه کلیدی و دلالت‌های عمیق این مفهوم در هندسه معرفتی قرآن کریم است.

تدقیق در سیاق آیات نشان می‌دهد که حقیقت هلاکت، مفهومی مُشَکّک (دارای مراتب) است که دامنه آن از گمراهی و ضلالت آغاز می‌شود و تا بی‌اثر شدن اسباب و سقوط از رتبه وجودی امتداد می‌یابد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که قرآن کریم در مواجهه با مفهوم هلاکت، رویکردی چندلایه دارد. گاهی هلاکت را در تقابل با «حیات» قرار می‌دهد (﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛ انفال:۴۲) که دلالت بر مرگ معنوی و سقوط از مرتبه انسانیت دارد؛ و گاهی آن را برای توصیف بی‌اعتباری قدرت‌های پوشالی در قیامت به کار می‌برد؛ چنان‌که زبان حال اصحاب شمال را این گونه ترسیم می‌کند: ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ﴾ (حاقه:۲۹). در این موضع، هلاکت به معنای نابودی ذات نیست؛ بلکه به تعبیر دقیق مفسران، به معنای زوال تسلط و انقطاع سببیت است.

مطالعات پیشین در حوزه معناشناسی قرآن، عمدتاً به بررسی واژگان کلیدی چون ایمان، کفر، ظلم و رضا پرداخته‌اند. در خصوص مفهوم هلاکت، اگرچه در تفاسیر کلاسیک (مانند المیزان علامه طباطبایی و مجمع البیان طبرسی) اشارات پراکنده‌ای به وجوه معنایی آن وجود دارد، اما پژوهشی مستقل و نظام‌مند که به تحلیل لایه‌های تشکیکی هلاکت و نسبت آن با سنت‌های الهی بپردازد، کمتر مشاهده می‌شود. برخی از تحقیقات معاصر نیز تنها به جنبه لغوی و تعداد کاربردهای واژه بسنده کرده‌اند و از تبیین فلسفی ـ کلامی آن غفلت ورزیده‌اند. این خلأ، ضرورت پرداختن به این موضوع را با رویکردی تحلیلی ـ تفسیری و با محوریت آرای مفسران برجسته‌ای چون علامه طباطبایی و طبرسی، دوچندان می‌سازد.

دوفصلنامه علمی تخصصی، سال سوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

ضرورت واکاوی این مفهوم زمانی آشکارتر می‌شود که به کژتابی‌های تفسیری پیرامون آیات مرتبط با سنت‌های الهی بنگریم. برای نمونه، در آیه ۱۶ سوره اسراء ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً...﴾، انتساب اراده هلاکت به خداوند متعال پیش از وقوع فسق مترفین، شائبه‌هایی از جبرگرایی را در اذهان متبادر می‌سازد. در اینجاست که نیازمند یک دستگاه تفسیری منسجم هستیم تا تبیین کند که آیا این هلاکت، یک مجازات قراردادی است یا یک نتیجه تکوینی که بر اثر خروج موجود از مدار غایت خلقتش حاصل می‌شود؟ پاسخ به این پرسش، نه‌تنها گره‌های کلامی در باب افعال الهی را می‌گشاید، بلکه دریچه‌ای نوین به‌سوی فهم سنت‌های حاکم بر سقوط تمدن‌ها (هلاکت امت‌ها) خواهد گشود.

۲. وجوه معنایی هلاکت در قرآن

برای فهم دقیق مراد الهی از واژه هلاکت در قرآن کریم، لازم است معنای لغوی و سیاق‌های مختلف کاربرد آن در تفاسیر معتبر بررسی شود. در این بخش، دیدگاه‌های علامه طباطبایی در المیزان و امین‌الاسلام طبرسی در مجمع البیان محوریت دارد.

۲-۱. هلاکت و موت

در برخی آیات، هلاکت مترادف با مرگ و خروج از دنیاست. یکی از چالش‌های ظریف در ترجمه و تفسیر قرآن کریم، تعیین مرزهای معنایی میان واژگانِ به‌ظاهر مترادف است. دو واژه **موت** و **هلاکت** اگرچه در عرف عام، هم‌معنا و به معنای مرگ انگاشته می‌شوند، اما دقت در سیاق آیات نشان می‌دهد که قرآن کریم با گزینش واژه «هَلَکَ» در جایگاه‌هایی خاص، بار معنایی ویژه‌ای را اراده کرده است که واژه موت به تنهایی وافی به آن مقصود نیست. این تفاوت، به‌ویژه در دو رویکرد متفاوت در سوره‌های غافر و جاثیه آشکار می‌شود که یکی ناظر به قطعِ حیات و دیگری ناظر به فرسایشِ حیات است.

۲-۱-۱. هلاکت به معنای انقطاع و خروج از دسترس (تحلیل آیه ۳۴ سوره غافر)

در آیه ۳۴ سوره غافر، خداوند متعال قولِ منکران را چنین نقل می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾؛ «تا آنکه [یوسف] هلاک شد [مرد]، گفتید: خداوند هرگز پس از او رسولی

برنخواهد انگیخت». شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان، با نگاهی ادیبانه به این آیه می‌نگرد و تصریح می‌کند: «حَتَّى إِذَا هَلَكَ، أی ماتَ» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۲۱، ص۲۶۵). البته معنای مرگ برای این آیه، امری غریب نیست؛ همان گونه که صاحب تفسیر نمونه نیز همین معنا را بیان کرده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲۰، ص۹۸). اما سؤال اینجاست که چرا قرآن به‌جای مات، از هلک استفاده کرد؟

وجه تسمیه مرده به هالک در این سیاق، ناظر به اثرِ اجتماعیِ مرگ است. هلاکت در ریشه لغوی به معنای **گم شدن** و **از دسترس خارج شدن** است. وقتی حضرت یوسف ﷺ از دنیا رفت، رشته ارتباط ظاهری مردم با او قطع شد و گویی او از حیطه ادراک و دسترسی آنان گم شد. بنابراین، در اینجا هلاکت، دقیقاً مترادف با **موت دفعی** است؛ یعنی رخدادی که در یک لحظه واقع می‌شود و پرونده حیات دنیوی فرد را می‌بندد. این همان معنای متعارف است که هلاکت را مساوی با مرگ می‌گیرد.

۲-۱-۲. هلاکت به معنای فرسایش و زوال تدریجی (توضیح آیه ۲۴ سوره جاثیه)

معنای هلاکت، بسیار جلوتر از تصور ما و به عقیده نویسنده، از معجزات ادبی قرآن است. مثلاً قرآن کریم در آیه ۲۴ سوره جاثیه و در بیانِ ایدئولوژی مادی‌گرایان (دهریون) نمود می‌یابد: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾؛ «و گفتند: جز این زندگی دنیای ما چیزی نیست؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز روزگار یا همان زمان و طبیعت هلاک نمی‌کند». مشرکان مخصوصاً مشرکان عرب، رویه واحدی در مسائل اعتقادی خود نداشتند، و در عین اشتراك در اصل عقیده شرك، در خصوصیات اعتقادی بسیار متفاوت بودند. مثلاً گروهی نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را. اینها کسانی هستند که قرآن سخن آنان را چنین نقل می‌کند: ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (همان، ج۲۱، ص۱۸۹).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، توقفی طولانی و عمیق بر واژه «یُهلِکُنا» در این آیه دارند. ایشان تذکر می‌دهند که اگر منظورِ مشرکان، صرفاً لحظه مرگ بود، واژه «یُمیتُنا» (ما را می‌میراند) مناسب‌تر بود. اما چرا «یُهلِکُنا»؟ علامه می‌فرماید: نسبت دادنِ هلاکت به **دهر** (روزگار/ گذر زمان)، پرده از یک دیدگاه فلسفی برمی‌دارد. دهر شمشیر ندارد که با آن کسی را بکشد؛ کارِ دهر، «گذراندنِ

شب و روز» است. بنابراین، هلاکت در اینجا به معنای «**موت دفعی**» نیست، بلکه اشاره به «**زوال تدریجی**» و «**تحلیل رفتن قوا**» است. مرورِ زمان، هر موجود نویی را کهنه، هر سالمی را شکسته و هر ترکیبی را فاسد می‌کند. علامه در تحلیل دقیق خود می‌نویسد:

«مرادشان از هلاکت به دست دهر، مردن به آن معنایی که با قطع علاقه روح از بدن محقق می‌شود نیست... بلکه مرادشان آن تأثیری است که مرور زمان در بدن‌ها می‌گذارد، و ترکیبات آن را تجزیه، و اعضای آن را فرسوده و پیر نموده، در آخر به فساد و متلاشی شدن می‌کشاند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۸، ص۲۶۵). با مقایسه این دو دیدگاه، به یک طیف معنایی در واژه هلاکت دست می‌یابیم:

الف) **در معنای عام مانند سوره غافر:** هلاکت به نتیجه نهایی (مرگ) نظر دارد؛ یعنی لحظه‌ای که فرد از صفحه هستیِ مشهود پاک می‌شود. در اینجا هلک با مات مترادف است.

ب) **در معنای خاص مانند سوره جاثیه:** هلاکت، ناظر به **فرایند** است؛ فرایندی که طی آن، طبیعت و گذر زمان، ذره‌ذره از سرمایه وجودی انسان می‌کاهد تا او را به نیستی (از دیدگاه مادیون) بکشاند.

بنابراین، این ادعا که هلاکت همان مرگ است، اگرچه صحیح است، اما دقیق نیست. هلاکت، مفهومی اعم از مرگ است که گاهی به لحظه وقوع مرگ اشاره دارد و گاهی به عوامل فرساینده‌ای که مقدمه مرگ هستند. انتخاب دقیق این واژه در آیه جاثیه، اعجاز بیانی قرآن را نشان می‌دهد که دقیقاً منطبق با جهان‌بینی مادی‌گرایان (که زمان را عاملِ فرسایش می‌دانند) سخن گفته است.

۲-۲. هلاکت به معنای سقوط قدرت

یکی از دقیق‌ترین کاربردهای واژه هلاکت در قرآن کریم، خروج آن از دایره امور تکوینی (مانند مرگ و نابودی جسم) و ورود به ساحت امور اعتباری مانند قدرت، حکومت و مالکیت است. این معنای خاص، در ترسیم صحنه اقرارِ اصحاب شِمال در قیامت، در آیه ۲۹ سوره حاقه نمود می‌یابد: ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ﴾. در این صحنه، گوینده (فرد دوزخی) زنده است و سخن می‌گوید، اما از وقوع یک هلاکت خبر می‌دهد. سؤال اصلی اینجاست که چه چیزی هلاک شده است؟

۱-۲-۲. دیدگاه شیخ طبرسی: زوالِ ابزارِ تسلط و منطق

شیخ طبرسی در مجمع البیان، با تحلیل ادبی عبارت ﴿هَلَكَ عَنِّي﴾ (از دسترس من گم و نابود شد)، دو وجه معنایی برای سلطان و هلاکتِ آن بیان می‌کند:

الف) سقوطِ حجت و برهان، منقول از ابن‌عباس و مجاهد: در دنیا، این افراد باتکیه‌بر استدلال‌های باطل و مغالطه‌ها، بر حق سرپوش می‌گذاشتند. در آن روز، آن منطق‌های ساختگی هلاک می‌شود؛ یعنی رنگ می‌بازد و دیگر کارایی ندارد. طبرسی می‌نویسد: «حجت و دلیل من گم شد؛ یعنی آنچه را که من [در دنیا] حجت خود می‌پنداشتم، ناپدید گردید».

ب) سقوطِ قدرت اجرایی: معنای دوم که با سیاق همین آیه و بقیه آیات سازگارتر است، نابودی تسلط و امر و نهی است. این فرد در دنیا دارای جاه و جلال بود و فرمانش نافذ؛ اما اکنون می‌بیند که آن ابزار قدرت، از دست خارج شده و او مانده است با دستان خالی. طبرسی تصریح می‌کند: هلاک و نابود شد از من تسلّط و امر و نهی من... پس دیگر هیچ فرمانی برای من نیست (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۲۵، ص۲۷۹).

۲-۲-۲. دیدگاه علامه طباطبایی: کشفِ پوچیِ اسباب و حسرتِ ابدی

علامه طباطبایی در المیزان، نگاهی عمیق‌تر به روان‌شناسیِ این هلاکت می‌اندازد. ایشان معتقد است که این جمله، بیانگرِ اوجِ «حسرت» است. این فرد در دنیا در یک توهم می‌زیست؛ توهم اینکه مال و سلطنت، کلیدهای جاودانه سعادت هستند و می‌توانند هر مشکلی را حل کنند. علامه می‌فرماید:

«او تا در دنیا بود می‌پنداشت کلید سعادتش مال و قدرت است... و به همین خیال خام، تمام توان خود را صرف آن کرد و از یاد پروردگار اعراض نمود. همین که سر از قبر برداشت و دید که تمامیِ سبب‌ها از کار افتاده‌اند ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾، می‌فهمد که مالش فایده‌ای نداشت و قدرتش هم باطل شد».

از دیدگاه المیزان، واژه هَلَکَ در اینجا بار معنایی سنگینی دارد. چون هلاکت بارِ معنایی خسارتِ جبران‌ناپذیر و مرگِ یک حقیقت را دارد. آن قدرت‌پنداری که او برایش خدا را فراموش کرده بود، اکنون جلوی چشمانش جان می‌دهد و محو می‌شود. علامه تأکید می‌کند که این

هلاکت، درواقع «خارج شدنِ اختیار از دست انسان» است؛ او هست، اما دیگر منشأ اثر نیست و این همان معنای دقیق هلاکتِ سلطنت است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۹، ص۶۶۸). بنابراین، هلاکت در آیه ۲۹ سوره حاقه، نه به معنای نیستیِ ذات، بلکه به معنای **انقطاعِ رابطه مالکیت** است. همان طور که مرگ، روح را از بدن جدا می‌کند، قیامت نیز قدرت را از طاغوت جدا می‌کند و این جدایی چنان عمیق و بنیادین است که قرآن از آن به هلاکت تعبیر می‌نماید؛ هلاکتی که ریشه در باطل بودنِ آن قدرت در دنیا داشت، اما ظهورش در آخرت است. آیت‌الله مکارم شیرازی نیز این جدایی را با حسرت روز قیامت، به زیبایی به تصویر کشیده‌اند: «اصولاً انسان از فنا و نیستی متنفر است، و طرف‌دار خلود و جاودانگی است، و همین علاقه درونی، به ما در مباحث معاد کمك می‌کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است، و الاّ غریزه عشق به جاودانگی در او نبود. ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست، گاه جاودانگی خود را در اموری می‌بیند که درست مایه فنا و نیستی اوست. فی‌المثل مال و مقام را که غالباً دشمنان بقای او هستند وسیله جاودانگی می‌شمرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲۷، ص۳۱۴). ازاین‌رو وقتی در روز قیامت متوجه اشتباهشان می‌شوند، فریادشان بلند می‌شود و همین آیه شریفه را بیان می‌کنند.

۳-۲. هلاکت به معنای ضلالت و کفر

در آیه ۴۲ سوره انفال: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾، هلاکت در مقابل حیات معنوی قرار گرفته است. علامه طباطبایی در این باره می‌فرمایند: «منظور از هلاکت و زنده شدن، هدایت و ضلالت است؛ چون ظاهراً چیزی که مرتبط با وجود بیّنه و دلیل روشن باشد همین هدایت و ضلالت است». بنابراین، هرکس که باوجود دلیل روشن، گمراه شود، درحقیقت هلاک شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۹، ص۱۲۲).

مجمع البیان نیز دو معنا برای این آیه بیان کرده است: معنای اول هلک به معنای مرگ، و حی نیز به معنای حیات تکوینی، و معنای دوم، مرگ و حیات معنوی. این کارها را خداوند بزرگ انجام داد تا کسانی که می‌میرند، بعد از اتمام حجت باشد و معجزات باهرهٔ پیامبر را در جنگ‌ها و جاهای دیگر دیده باشند و همچنین برای کسانی که زنده می‌مانند نیز اتمام حجت شده باشد. برخی گویند: بینه، وعده‌ای است که خداوند دربارهٔ پیروزی مسلمانان داده است. این وعده،

برای مردم، دلیل راستگویی پیامبر بود. برخی گویند: یعنی برای اینکه کسانی که پس از قیام حجت، گمراه می‌شوند، هلاك شوند و کسانی که پس از قیام حجت، هدایت می‌شوند، حیات پیدا کنند. پس بقای کافر، بعد از اتمام حجت، هلاك او و بقای مؤمن بعد از اتمام حجت، حیات اوست (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۱۰، ص۲۲۷).

اما به نظر نویسنده، حیات و ممات در قرآن، به لسان ادبیات قرآنی و روایی ما، یعنی حیات و ممات معنوی است که در مقاله‌ای جدا به آن پرداخته خواهد شد. بنابراین، کلام علامه تمام است و کلام آیت‌الله مکارم شیرازی نیز مؤید همین مطلب می‌باشد: منظور از حیات و هلاکت در اینجا، همان هدایت و گمراهی است؛ زیرا روز بدر که نام دیگرش یوم الفرقان است به‌روشنی تقویت مسلمانان را با یاری خداوند به همه نشان داد و ثابت کرد که این گروه با خدا راهی دارند و حق با آنهاست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۷، ص۱۸۹).

۴-۲. هلاکت به معنای نزول عذاب و استیصال

در آیه ۱۳ سوره یونس: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا﴾ هلاکت، ناظر به عذاب‌های دنیوی است که بر اقوام گذشته نازل شده است: «ما امت‌های پیشین را هنگامی که به خویشتن ستم کردند و شرک و عصیان ورزیدند... به انواع عذاب نابود کردیم». نکته مهم در این آیه، پیوند هلاکت با ظلم، و عدم ایمان پس از آمدن بیّنات است: ﴿وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا﴾؛ یعنی سرّ اینکه هلاک شدند آن بود که مسلماً ایمان نمی‌آوردند (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۱۱، ص۲۶۸). آیت‌الله مکارم شیرازی نیز همین بیان را با قرائن دقیق‌تری از ذیل و بعد آیه بعدی این گونه بیان کرده‌اند: ما امت‌های قبل از شما را هنگامی که دست به ستمگری زدند و با اینکه پیامبران با دلائل و معجزات روشن برای هدایت آنان آمدند هرگز به آنها ایمان نیاوردند، هلاك و نابود ساختیم: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا﴾. همچنین در پایان آیه می‌افزاید این برنامه، مخصوص جمعیت خاصی نیست و این‌چنین مجرمان را کیفر می‌دهیم: ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴾. در آیه بعد، مطلب را صریح‌تر بیان می‌کند و می‌گوید: سپس شما را جانشین آنها در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۸، ص۲۴۲).

۲-۵. حرض و هلک

قرآن کریم در آیه ۸۵ سوره یوسف، این دو واژه را در کنار هم آورده است: ﴿تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾. علامه طباطبایی در تمایز این دو می‌نویسد: حَرَض به معنای مشرف شدن بر هلاکت است (نزدیک به مرگ)، درحالی‌که هلاکت در این آیه، در مقابل آن قرار گرفته و به معنای وقوعِ مرگ و زوال قطعی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۱، ص۳۱۹). طبرسی نیز نقل می‌کند که حرض به فساد جسم و عقل بر اثر اندوه گفته می‌شود، اما هلاکت، تحققِ مرگ است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۱۲، ص۲۸۲). تفسیر نمونه نیز همین معنا را به‌صورت معین بیان کرده است: برادران که از مجموع این جریان‌ها، سخت ناراحت شده بودند، از یک‌سو وجدانشان به‌خاطر داستان یوسف معذب بود، و از سوی دیگر به‌خاطر بنیامین، خود را در آستانه امتحان جدیدی می‌دیدند، و از سوی سوم، نگرانی مضاعف پدر بر آنها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی‌حوصلگی، به پدر گفتند به خدا سوگند! تو آن‌قدر یوسف یوسف می‌گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱۰، ص۵۴). به نظر می‌رسد علت اصلی وضوح این معنا، تقابل این دو کلمه در مقابله یکدیگر می‌باشد.

۲-۶. هلاکت به معنای تباهی عمل و مال

دامنه معنایی هلاکت در قرآن کریم، محدود به نفی حیات انسانی نیست؛ بلکه شامل زوالِ ثمره تلاش‌ها و اموال نیز می‌گردد. قرآن کریم در آیه ۱۱۷ سوره آل‌عمران، انفاق کافران را به زراعتی تشبیه می‌کند که بر اثر باد سوزان (صِرّ) دچار هلاکت شده است: ﴿أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ﴾.

شیخ طبرسی در تفسیر این آیه، هلاکت را به معنای «نابود شدن زراعت» و بی‌نتیجه ماندن هزینه‌هایی می‌داند که کافران برای مبارزه با حق صرف کرده‌اند. نکته ظریف اینجاست که در این آیه، عاملِ هلاکت (باد)، مأمور الهی است، اما زمینه آن توسط «ظلم به خویشتن» ﴿ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ فراهم شده است؛ بدین معنا که قرار دادن بذر در زمین نامناسب و زمان غیرمقتضی (ظلم)، علت اصلی این هلاکت و تباهی است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۴، ص۲۱۶). آیت‌الله مکارم شیرازی نیز همین بیان را توضیح داده و درنهایت فرموده‌اند: خداوند به آنها ستمی نکرده است و این خود آنها هستند که بر خویش ستم می‌کنند، و سرمایه‌های خود را بیهوده از بین می‌برند؛ زیرا

عمل فاسد، جز اثر فاسد چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۳، ص۶۱). البته ظاهر عبارت هر دو تفسیر، نابود شدن سرمایه مالی است، اما طبیعتاً همین سرمایه، ملازم به فکر و عمل و عمر نیز می‌باشد.

۳. بیان مراتب تشکیکی هلاکت

با بررسی موارد استعمال واژه هلاکت در قرآن کریم روشن می‌شود که این مفهوم، یک معنای خطی و تک‌بعدی ندارد؛ بلکه دارای مراتبی تشکیکی است که از مرگ معنوی آغاز می‌شود و تا نابودی فیزیکی (استیصال) امتداد می‌یابد.

۳-۱. هلاکت معنوی (ضلالت و کفر)

ظریف‌ترین لایه معنایی هلاکت در قرآن، همین معناست که این معنا در آیه ۴۲ سوره انفال تجلی یافته است. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، تقابل «حیات» و «هلاکت» را از دایره مادی خارج می‌کنند و به ساحت عقیده می‌برند. ایشان می‌فرماید: «منظور از هلاکت و زنده شدن، هدایت و ضلالت است؛ چون ظاهراً چیزی که مرتبط با وجود بیّنه و دلیل روشن باشد، همین هدایت و ضلالت است». بنابراین، در منطق قرآن، بقای کافر حتی اگر جسمش زنده باشد، مصداق «هلاکت» است؛ زیرا حیات انسانی او که مبتنی بر درکِ بیّنه است، از دست رفته است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۹، ص۱۲۲).

نمونه بارز دیگری از هلاکت معنوی که با جهل مرکب آمیخته است، در آیه ۲۶ سوره انعام به تصویر کشیده شده است: ﴿وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ذیل این آیه به نکته‌ای لطیف اشاره دارد. ایشان حصر موجود در آیه را از نوع «قصر قلب» می‌دانند. بدین توضیح که کفار می‌پنداشتند با ممانعت مردم از قرآن، دین خدا را هلاک می‌کنند؛ اما قرآن تصریح می‌کند که این تلاش، تنها به «هلاکت نفس» خودشان می‌انجامد. ویژگی هولناکِ این نوع هلاکت، قید ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ است؛ یعنی فرد درحالی‌که زنده است و فعالیت اجتماعی دارد، درواقع مشغول انهدامِ حقیقتِ وجودی خویش است، بدون آنکه خودآگاهی داشته باشد (همان، ذیل آیه ۲۶ سوره انعام). همین بیان را طبرسی نیز بیان کرده است: نتیجه نهی

آنها به دوری از پیامبر، تباهی خودشان است (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۸، ص۵۴). مشخص است که هلاکت در اینجا، به معنای ضلالت و گمراهی است.

۲-۳. سقوط از جایگاه و قدرت

مرتبه دیگر هلاکت، نابودیِ داشته‌ها و عناوین اعتباری است، نه لزوماً نابودی ذات انسان. این معنا در آیه ۲۹ سوره حاقه در توصیف حال مجرمان بیان شد. این نوع هلاکت، بیانگر انقطاع تمام اسباب و قدرت‌های ظاهری است که انسان در دنیا به آنها تکیه داشت و اکنون می‌بیند که آن ابزارها کارایی خود را از دست داده و معدوم‌الاثر شده‌اند.

۳-۳. عذاب دنیوی و مرگ غیرعادی

آشکارترین مصداق هلاکت، همان نابودی فیزیکی و نزول عذاب بر اقوام طغیانگر است. آیات ۴۹ و ۵۰ سوره نمل در داستان قوم ثمود و صالح علیه‌السلام به این معنا اشاره دارد: ﴿قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ... وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا... فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾. «هلاکت در اینجا قطعاً به معنای قتل و کشته شدن است. اما نکته در این است که این یک مرگ عادی نبوده... بلکه از ناحیه دیگری بر او عارض می‌شود. مردم به مرگ عادی می‌میرند، اما گاهی دیگری [خداوند] آنها را هلاک می‌کند». در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است: «ببین که چگونه است عاقبت نیرنگشان که آنها و قومشان را هلاک کردیم. این است خانه‌های آنها که به‌واسطهٔ ظلم ایشان خالی مانده است». این مرتبه از هلاکت، پاسخِ تکوینی خداوند به مکرِ کافران و توطئه برای قتل پیامبران است.

یکی دیگر از مصادیق تکان‌دهنده هلاکت استیصالی در امت‌های پیشین، ماجرای میقات حضرت موسی علیه‌السلام و هفتاد برگزیده قوم اوست که در آیه ۱۵۵ سوره اعراف آمده است: ﴿فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ﴾. شیخ طبرسی نقل می‌کند: برخی گفته‌اند: آنها مردند و خداوند آنها را زنده کرد و به مقام پیامبری رسانید. وهب گوید: این لرزش، مرگ نبود؛ لکن آنها هنگامی که این وضع را مشاهده کردند، به لرزه درآمدند، به‌طوری‌که نزدیك بود مفاصل آنها از هم گسسته شود. موسی که از حال آنها متأثر شده بود، به آنها رحم کرد و ترسید که بمیرند و از تصور

فقدان آنها ناراحت شد؛ زیرا آنها وزیران موسی بودند و از دستوراتش اطاعت می‌کردند. در این وقت، موسی برای آنها دعا کرد و گریست و از خداوند درخواست نمود که آنها را راحت کند. آنها از برکت دعای موسی آرامش یافتند و به استماع کلام خدا پرداختند (همان، ج۱۰، ص۷۲).

علامه طباطبایی در تحلیل این صحنه می‌فرماید: موسی علیه‌السلام استدلال کرد که اگر این هلاکت، ناشی از فعل سفیهان (گوساله‌پرستان) است، نباید دامنگیرِ برگزیدگان شود. این واقعه نشان می‌دهد که هلاکت استیصالی، گاهی به‌عنوان یک «فتنه» (آزمایش سخت) واقع می‌شود: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ﴾، تا در شرایط بحرانی، سره از ناسره تمیز داده شود (طباطبایی، ۱۳۷۴ و طبرسی، ۱۳۶۰، ج۱۰، ص۷۱).

۴-۳. جهنم

طبق بعضی از تفاسیر، تهلکه به معنای جهنم است. مثلاً در آیه ۱۹۵ سوره بقره آمده است: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾. طبرسی در مجمع البیان، چهار معنا برای تهلکه در این آیه بیان می‌کند:

الف) با ترک انفاق، خود را به هلاکت نیندازید؛ چراکه موجب چیره شدن دشمنان خواهد شد.

ب) در اثر ناامیدی از آمرزش الهی، مرتکب گناه بیشتر نشوید.

ج) تا وقتی قدرت دفاعی و جنگی در برابر دشمن ندارید، خود را به جنگ با آنها نیندازید.

د) در انفاق زیاده‌روی نکنید.

بااین‌حال طبرسی در جمع‌بندی از آیه می‌فرماید: این آیه معنای وسیعی دارد و تمام مصادیق هلاکت را شامل می‌شود (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۲، ص۲۳۹). واضح است که معنای دوم، اگر تصریح در جهنم نباشد، حداقل کنایه از رفتن به جهنم است. البته طبرسی بعد از بیان هر چهار معنا می‌فرماید: این آیه دارای معنایی وسیع است و شامل تمام مصادیق آن هم می‌شود و هیچ منافاتی نیز باهم ندارند. از این آیه استفاده می‌شود که برای انسان جایز نیست دست به کارهایی بزند که احتمال و خوف خطر جانی دارد و همچنین در مواردی که امربه‌معروف مواجه با خطر احتمالی است، جایز است ترک آن. همچنین این آیه دلالت دارد بر جائز بودن صلح با کفار درصورتی‌که امام برای خود و یا برای مسلمین خطری ببینند؛ همان طور که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در «حدیبیه» و حضرت علی علیه‌السلام در «صفین» و امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح برقرار کردند (همان).

همین بیان مجلسی نیز مؤید ادعای نویسنده مبنی بر تشکیکی بودن معنای هلاکت در قرآن است.

۴. سنت‌های الهی در هلاکت اقوام و گونه‌شناسی عذاب

در این بخش، پدیدارشناسی هلاکت در بُعد اجتماعی و تاریخی آن موردبررسی قرار می‌گیرد. آیات قرآن کریم، هلاکت استیصالی (عذاب‌های نابودگر دنیوی) را نه یک رخداد تصادفی، بلکه فرایندی قانون‌مند و مبتنی بر سنت‌های تغییرناپذیر الهی معرفی می‌کنند.

۴-۱. تحلیل کلامی رابطه اراده الهی و «فسقِ مُتْرَفین»

یکی از چالش‌برانگیزترین آیات در بحث هلاکت، آیه ۱۶ سوره اسراء است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾. ظاهر ابتدایی آیه ممکن است قاری را به سمت جبر در اعمال سوق دهد؛ بدین معنا که خداوند ابتدا اراده هلاکت می‌کند و سپس برای تحقق آن، مترفین را به فسق وا می‌دارد. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با رویکردی دقیق به حل این معضله کلامی می‌پردازد و معنای اراده را در این سیاق، از اراده ذاتی به نزدیکی زمان وقوع تغییر می‌دهد. ایشان تصریح می‌کند که تعلق اراده به امری که هنوز مقدمات آن (فسق مردم) محقق نشده است، معنا ندارد؛ لذا اراده در اینجا کنایه از نزدیک شدن اجل و زمانِ تحققِ معلول است: «مقصود از اراده هلاک قریه در جمله ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا...﴾ این است که وقتی زمان هلاک کردن قومی نزدیک شد، چنین و چنان می‌کنیم. و این تعبیر از قبیل این است که می‌گویند: "وقتی فلانی می‌خواست بمیرد، چنین و چنان گفت"؛ زیرا پرواضح است که هیچ‌کس به حقیقتِ معنای اراده، اراده مردن نمی‌کند، پس اراده به معنای نزدیک شدن وقت عمل است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۳، ص۸۰).

پاسخ دقیق به این شبهه، بدون توجه به تمایز معنایی هلاکت و موت (که در مبحث «وجوه معنایی هلاکت در قرآن» گذشت) ممکن نیست؛ زیرا هلاکت به معنای سقوط از هستی و بی‌اثر شدن است و اراده الهی در اینجا به معنای فعلیت یافتنِ سنتِ سببی و مسببی در نظام هستی است، نه اجبارِ تشریعیِ بندگان به گناه. البته صاحب تفسیر نمونه نیز با دقت شگفتشان در بیان

آیه، راه را برای جبریون مسدود کرده‌اند: خداوند هرگز قبل از اتمام حجت و بیان دستوراتش کسی را مؤاخذه و مجازات نمی‌کند؛ بلکه نخست به بیان فرمان‌هایش می‌پردازد، اگر مردم از در اطاعت وارد شدند و آنها را پذیرا گشتند چه بهتر که سعادت دنیا و آخرتشان در آن است، و اگر به فسق و مخالفت برخاستند و همه را زیر پا گذاشتند، اینجاست که فرمان عذاب درباره آنها تحقق می‌پذیرد و به دنبال آن هلاکت است.

همچنین اگر درست در آیه دقت کنیم، چهار مرحله مشخص برای این برنامه بیان شده است: الف) مرحله اوامر (و نواهی)؛ ب) مرحله فسق و مخالفت؛ ج) مرحله استحقاق مجازات؛ د) مرحله هلاکت. و همه این مراحل، با فاء تفریع به یکدیگر عطف شده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱۲، ص۵۹).

۲-۴. تقابل عقلانیت ابزاری و سنت هلاکت

قرآن کریم در داستان قارون، تقابل دو منطق را به تصویر می‌کشد: منطق مادی که «علم و تخصص» را علت تامه موفقیت می‌داند (﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾؛ قصص:۷۸) و منطق توحیدی که «سنت هلاکت» را حاکم بر تمامی اسباب مادی می‌شمارد.

علی‌بن‌ابراهیم قمی در تفسیر این ادعای قارون آورده است که او مدعیِ داشتنِ «علم کیمیا» بود (قمی، ۱۳۶۷، ج۲، ص۱۴۴). اما قرآن با طرح یک استدلال تاریخی (﴿أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ...﴾) نشان می‌دهد که انباشت دانش و ثروت، مانع از جریانِ قانون هلاکت نیست.

شیخ طبرسی در مجمع البیان، این رخداد را فراتر از یک مجازات شخصی و به‌عنوان شکستنِ غرورِ ناشی از اسباب ظاهری تفسیر می‌کند: «مگر قارون نمی‌دانست که خداوند پیش از او کسانی را هلاک کرده بود که از او نیرومندتر بودند؟... غرور قارون به مال و ثروت، خطای بزرگی بود؛ زیرا در موقع عذاب [و تحقق هلاکت]، مال و ثروت به کار او نیامد» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج۱۸، ص۲۳۵).

این آیه اثبات می‌کند که در لحظه وقوع هلاکت، تمامی پیوندهای اعتباری و اسباب مادی (که قارون آنها را «علمِ خود» می‌پنداشت)، قطع می‌شود و ناکارآمدی آنها آشکار می‌گردد. نمونه دیگر اینکه قرآن کریم در آیه ۶ سوره انعام، یک قانون کلی تاریخی را به رخ می‌کشد: ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ﴾. در این آیه، خداوند به تمدن‌هایی

اشاره می‌کند که ازنظر مکنت، قدرت و بهره‌مندی از منابع طبیعی (باران‌های پی‌درپی و نهرهای جاری)، از مخاطبان عصر نزول قوی‌تر بودند.

علامه طباطبایی در المیزان ذیل این آیه تصریح می‌کند که عبارت ﴿فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ﴾ دلالت قاطعی دارد بر اینکه گناهان، دخالت مستقیم و سببیّت تامه در پیشامد بلاهای عمومی و سقوط تمدن‌ها دارند. شیخ طبرسی نیز در مجمع البیان می‌افزاید که هدف از یادآوری سرگذشت گذشتگان، تذکر این نکته است که ثروت، نفوذ و حتی طول عمر (مکنت)، هیچ‌یک نمی‌تواند مانع از جریان قانون هلاکت شود، آنگاه که طغیان فراگیر گردد (طباطبایی، المیزان و طبرسی، ۱۳۶۰، ج۸، ص۱۶).

۳-۴. «ظلم»؛ علتِ تامّه و شرطِ لازمِ فروپاشی تمدن‌ها (تحلیل آیه ۱۳ سوره یونس)

آیه ۱۳ سوره یونس: ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا﴾، یک قاعده کلی فلسفه تاریخ را بیان می‌کند: رابطه میان ظلم و هلاکت، یک رابطه ضروری و تخلف‌ناپذیر است.

شیخ طوسی در تفسیر التبیان با اشاره به واژه «قرن» (به معنای مردم هم‌عصر که با یکدیگر مقارن‌اند)، علت انقراض نسل‌ها و تمدن‌ها را نه عوامل طبیعی، بلکه عامل اخلاقی ـ اعتقادیِ تکذیب حق و ظلم به خویشتن می‌داند: «خداوند قسم یاد می‌کند که اهل قرون گذشته را هلاک کرد... و علت هلاکت این بود که تکذیب کردند رسولانی را که خدا مبعوث کرد... پس به این وسیله به خود ظلم کردند» (طوسی، بی‌تا، ج۵، ص۳۴۸).

نکته ظریف پژوهشی در این آیه، قید ﴿وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا﴾ است؛ بدین معنا که سنت هلاکت، تنها زمانی فعال می‌شود که جامعه به نقطه انسداد اصلاح برسد و امیدِ عقلایی به ایمان‌آوری و بازگشت آنان باقی نمانده باشد. در این شرایط، بقای قومِ ظالم، فاقد غایتِ حکیمانه است و حذفِ وجودی (هلاکت) آن قوم، ضرورت می‌یابد.

۴-۴. هلاکت؛ مقدمه سنت جانشینی و نابودی دشمنان

در منطق قرآن، هلاکت، صرفاً یک مجازات کور نیست؛ بلکه بخشی از مهندسیِ الهی برای جابه‌جایی قدرت و امتحانِ وارثان زمین است. این حقیقت در پاسخ حضرت موسی علیه‌السلام به

گلایه‌های بنی‌اسرائیل در آیه ۱۲۹ سوره اعراف نمایان است: ﴿عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، هلاکت دشمنان را بستری برای تحقق وعده جانشینی می‌داند. اما نکته کلیدی در انتهای آیه نهفته است: ﴿فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾. این بدان معناست که هلاکتِ طاغوت، پایانِ راه نیست؛ بلکه آغازِ نظارتِ دقیق الهی بر عملکردِ مظلومانِ دیروز و حاکمانِ امروز است تا مشخص شود آیا آنان نیز راهِ هلاکت‌یافتگان را می‌پویند یا شکر نعمت می‌گزارند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ذیل آیه ۱۲۹ اعراف). همین بیان با ادبیاتی شیرین، در تفسیر نمونه نیز بیان شده است: ذکر کلمه عسی (شاید و امید است)، همانند کلمه لعل که در بسیاری از آیات قرآن آمده است، درحقیقت اشاره به این است که این پیروزی و موفقیت، شرایطی دارد که بدون آن شرایط، به آن نخواهید رسید. خداوند این نعمت‌ها را به شما خواهد داد و آزادی ازدست‌رفته را به شما برمی‌گرداند، تا ببیند چگونه عمل خواهید کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۶، ص۳۱۲). قرار گرفتن کلمه عسی و ذیل آیه، یعنی کیف تعلمون، نشان از این است که جانشینی و هلاکت دشمنان رخ نمی‌دهد مگر به‌وسیله عمل به وظیفه مؤمنان.

۵. نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که یکی از ریشه‌های اصلی سوءفهم در آیات مربوط به هلاکت، خلط میان معنای عرفی فناء و معنای قرآنی هلاکت است. تحلیل سیاقی آیات و تتبع در آرای علامه طباطبایی آشکار ساخت که هلاکت در منطق قرآن کریم، نه به معنای نابودی ذات و عدم محض، بلکه به معنای خروج موجود از مدار غایت و انتفاع، زوال اثر وجودی و قطع ارتباط با مبدأ فیض است. براین‌اساس، هلاکت، مفهومی تشکیکی و دارای مراتب است؛ به‌گونه‌ای که هم کافرِ زنده اما منقطع از هدایت الهی، در مرتبه‌ای از هلاکت (هلاکت معنوی) قرار دارد و هم صاحب قدرت و سلطه‌ای که در قیامت، ابزار تأثیرگذاری و حجیت خود را از دست می‌دهد، دچار هلاکت اعتباری شده است. این بازتعریف، امکان فهم منسجم استعمال‌های متنوع هلاکت در قرآن را فراهم می‌کند.

باتکیه‌بر این چهارچوب معناشناختی، اشکالات کلامی پیرامون نسبت دادن «اراده هلاکت»

به خداوند متعال نیز قابل حل می‌شود. واکاوی آیه ۱۶ سوره اسراء بر اساس تحلیل دقیق علامه طباطبایی در المیزان نشان می‌دهد که اراده در این سیاق، ناظر به قریب‌الوقوع شدن تحقق سنت الهی است، نه اراده تشریعی به اجبار بندگان بر فسق. بدین‌ترتیب، تقدم لفظی اراده بر فسق، نه‌تنها دلالتی بر جبر ندارد، بلکه بیانگر فعال شدن قاعده سببیّت در نظام تکوین است؛ قاعده‌ای که بر اساس آن، هنگامی که جامعه‌ای به مرحله انسداد اصلاح می‌رسد، بقای آن از مدار حکمت الهی خارج می‌شود. این تفسیر، هم عدالت ربوبی را حفظ می‌کند و هم نقش اختیار انسان را در سقوط یا بقای جوامع برجسته می‌سازد.

در سطح اجتماعی ـ تاریخی نیز نتایج پژوهش حاکی از آن است که هلاکت استیصالی اقوام و تمدن‌ها، امری اتفاقی یا واکنشی هیجانی نیست؛ بلکه تابع سنتی قانون‌مند و تخلف‌ناپذیر در تاریخ بشر است. بررسی آیات مرتبط با اقوام گذشته و داستان قارون نشان می‌دهد که متغیرهایی چون ظلم نظام‌مند و تکذیب آگاهانه آیات الهی، علت تامه در تحقق این سنت‌اند. از این منظر، انباشت قدرت، ثروت و دانش ابزاری، نه‌تنها مانعی در برابر هلاکت ایجاد نمی‌کند؛ بلکه در لحظه تحقق آن، ناکارآمدی همه اسباب ظاهری آشکار می‌شود. بنابراین، قرآن کریم با طرح سنت هلاکت، هشدار می‌دهد که بقای تمدن‌ها در گرو همسویی با غایت الهی و حفظ پیوند تکوینی با مبدأ فیض است، نه صرف پیشرفت مادی.

نتیجه نهایی پژوهش آن است که هلاکت در منطق قرآن، زبان بیان فروپاشی تدریجی معنا، کارکرد و مشروعیت وجودی است؛ فروپاشی‌ای که نقطه اوج آن می‌تواند در قالب عذاب استیصالی ظهور یابد، اما ریشه‌های آن بسیار پیش‌تر، در سطح عقیده، اخلاق و ساختارهای اجتماعی شکل گرفته است.

فهرست منابع

قرآن کریم

الف) فارسی

۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲. طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۳۶۰ش)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: تهران: انتشارات فراهانی.

۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

ب) عربی

۱. طوسی، محمدبن‌حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲. عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۳۶۴ش)، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، قاهره: دارالکتب المصریه.

۳. قمی، علی‌بن‌ابراهیم (۱۳۶۷ش)، تفسیر القمی، قم: دار الکتاب.